

دولت در نظام وابستگی

بخش اعظم عوامل مثبت فوق محرومند. هستی و سرنوشت این کشورها تا حد زیادی در کشورهای مرکزی رقم زده می شود و سعادت یا تیره روزی این کشورها بستگی به نحوه عملکرد کشورهای مادر پیدا می کند.

به این سبب این پدیده را «وابستگی» لقب داده اند. به اعتقاد طرفداران تئوری وابستگی قحطی و فقر و گرسنگی و افزایش جمعیت و جنگ و جهل و عقب ماندگی کشورهای وابسته، همگی ریشه در نظام سودجویانه و مبتنی بر غارتگری جهانی دارد.

به عقیده نظریه پردازان، وابستگی طی چند مرحله صورت گرفته است. مرحله اول از آغاز قرن هفدهم با استعمارگری اسپانیا و پرتغال شروع می شود. در این مرحله هنوز نمی توان از بازار جهانی سخن گفت، زیرا مناطق و کشورهایی که اشغال می شد، از هر جهت به کام استعمار فرو می رفت دیگر نه دولتی ملی می توانست وجود داشته باشد و نه بازار داخلی و بنابراین صحبت از مبادلات جهانی نیز اساساً مطرح نبود. عبارت دیگر رابطه بین دولت استعمارگر و سرزمین مستعمره فقط در چارول و غارت خلاصه می شد.

مرحله دوم، منطبق است با قرون هفدهم و هجدهم. در این دوران نخستین اشکال مقدماتی «تقسیم کار جهانی» پدید می آید. این امر سرآغاز رابطه جدید استثماری و استعماری است و بذرنظام تولید «تک محصولی» را به همراه می آورد.

مرحله سوم از حدود سال ۱۸۵۰ یعنی همزمان با دوره سرمایه داری صنعتی آغاز می گردد. در این دوره می توان از یک بازار جهانی تکامل یافته سخن راند. در این بازار مواد اولیه از مستعمرات به سوی کشورهای استعمارگر سرازیر می شود آنها به بهایی که خود کشورهای استعمارگر تعیین می کنند.

از سال ۱۹۵۰ به بعد شرکت های چند ملیتی وارد صحنه تجارت جهانی می شوند و بیشتر بر تولید و صدور کالاهای سرمایه ای تکیه می کنند.

در این مرحله سرمایه داری کشورهای مرکزی برای سود بیشتر، دیگر نه از طریق واردات خام، بلکه از طریق تبدیل آن در خود کشورهای دارنده این مواد (مستعمرات) یا کشورهای پیرامونی و صرفاً به صورت بازگشت سود و فروش امتیازات، تحقق می یابد. به عبارت دیگر در این مرحله صدور سرمایه مالی رقم زننده رابطه کشورهای مرکزی و حاشیه ای است. بدهی های روزافزون کشورهای پیرامونی به کشورهای مرکزی و مراجع بین المللی از قبیل صندوق بین المللی پول، بیان کننده و بازتاب این شکل جدید وابستگی تکنولوژیک و مالی است.^(۱)

در الگوی جدید وابستگی رابطه کالا - پول - کالا، به صورت زیر تغییر می کند: پول - کالا - پول.^(۲) امروزه تاثیر سیاست های پولی و مالی بر دولت ها و جوامع جهان سوم یکی از مشکلات خاص این جوامع است. کشورهای امریکای لاتین در سال ۱۹۸۳ مبلغ ۳۰ میلیارد دلار بیش از آنچه از بانکهای خارجی و از دولت های دیگر دریافت کردند به آنها پرداختند.^(۳)

علاوه بر آن تغییر قیمت ها و کاهش نرخ پول و سیاست های پولی و مالی دولت های پیشرفته بر ثبات سیاسی دولت های جهان سوم تاثیر می گذارد. مثلاً سیاست های پولی امریکا در سال های پیشین و کاهش قیمت دلار^(۴)، جهان سوم را با خسارات قابل توجهی روبرو نموده است. این عامل خود یکی از دلایلی است که دولت های جهان سوم را بر آن داشته است که خواهان تاسیس صندوق پولی نوینی با حق «برداشت ویژه» شوند که جایگزین سیستم پولی فعلی گردیده و جای صندوق بین المللی پول را بگیرد.^(۵)

نظام مبادلات بین المللی، از دیگر عواملی است که به قدرت و استقلال کشورهای جهان سوم ضربه می زند. در این زمینه هم سازمان ملل کوششهایی را در مورد بهبود نظام تجارت بین المللی آغاز نموده و هم دولت های جهان سوم

● در بخش های پیشین این سلسله گفتار به اهمیت جایگاه سیاست در جهان کنونی اشاره کردیم و از این رهگذر ضرورت پژوهش مفاهیم سیاسی را روشن نمودیم. خلاصه و چکیده آن مباحث این شد که «دولت» یکی از مهمترین موضوعات سیاسی است و شناخت آن از اهمیت درجه اول برخوردار است. سپس به سیرتطور مفهوم دولت در فلسفه سیاسی پرداختیم و این جریان را تا واپسین سالهای سده نوزدهم پی گیری کردیم.

اینک بحث را با توجه به دیدگاههای نوینی که پیرامون دولت در قرن بیستم مطرح شده است ادامه می دهیم.

● یکی از راههای شناخت دولت آن است که نقش و جایگاه آن در سیستم بین المللی مورد بررسی قرار گیرد زیرا دولت نهاد یا دستگاهی نیست که جدا از جامعه دولت ها و خارج از نظام بین المللی به تصور آید.

با این حساب یکی از ابعاد عمده اقتدار یا ضعف دولت، میزان تاثیرگذاری آن در خارج از مرزهای ملی است. پاره ای از اندیشمندان علوم سیاسی که در پژوهشهای خویش به عوامل خارجی بیشتر توجه دارند، بر این نظریه است که استقلال کشورهای جهان سوم (حاشیه) به عزم و تصمیم و عملکرد کشورهای پیشرفته (متروپل یا مرکز) وابسته است. اینان سررشته هر نوع تغییر و تحولی را در خارج از مرزها جستجو می کنند و از مسائل داخلی غفلت می ورزند. گروهی دیگر به عکس در تحلیل های خود به ضعف ها و کمبودها و نقاط کور داخلی انگشت می گذارند و مسائل خارجی را نادیده می گیرند. گروه سومی نیز هستند که هم به مسائل خارجی توجه دارند و هم از مسائل درونی و داخلی کشورها غافل نمی مانند بلکه عبارت دیگر معتقدند که ماهیت و سرشت و سرنوشت دولت هم وابسته به اوضاع و شرایط داخلی و هم در گرو عوامل خارجی است.

در این مقاله کوشش می شود که فشرده ای از نظریات هر سه گروه نقل گردد اما چون اغلب اندیشمندان و علاقمندان به مسائل سیاسی در جهان سوم و از آن جمله در کشور ما، آشکار و پنهان، خواسته و ناخواسته بر تکرار نظرات گروه اول (طرفداران تئوری وابستگی) اصرار می ورزند و از آن گذشته تئوری مزبور مدت ها از اعتبار و جذابیت فراوان برخوردار بوده است بدین جهت در این بررسی بیشتر بر اندیشه نظریه پردازان مذکور تکیه خواهد شد.

نظریه وابستگی:

واضعین و طرفداران این تئوری دولت ها را به دو گروه تقسیم می کنند، دسته اول کشورهای پیشرفته (یا مرکز) که در حقیقت سلسله جنبان تمام مسائل سیاسی و اقتصادی جهان هستند. این کشورها بیشترین سهم در مبادلات تجاری و بالاترین میزان مصرف انرژی را دارند، درآمد سرانه کلانی به خود اختصاص می دهند، عمدتاً صادرکننده کالاهای صنعتی و واردکننده مواد خام می باشند، رشد جمعیت در این کشورها به خوبی تنظیم و کنترل شده، دارای نیروی انسانی متخصص و ماهرند و به صدور کارشناس به کشورهای دیگر می پردازند و ضمناً از امتیازات و عوامل مثبت دیگری نیز برخوردارند که در مجموع آنها را قادر می سازد که گردانندگان اصلی جهان باشند.

در مقابل، گروه دیگری از کشورها قرار دارند که از آنها به عنوان «عقب مانده»، «در حال توسعه»، «جهان سوم» (و گاهی جهان چهارم)، «کشورهای فقیر»، «بدهکار» و یا کشورهای «حاشیه» نام برده می شود که تقریباً از تمام یا

خواهان تغییر وضع موجود هستند. در اجلاس «گات» در پایان ۱۹۸۴، اعلام شد که به رغم افزایش اندکی که در حجم دادوستد جهانی حاصل شده است، فضای حاکم بر این نوع مناسبات بین‌المللی روبه بدی داشته است. زیرا رشد بازرگانی به دلیل سیاست‌های حمایتی ژاپن و ایالات متحده روبه افول نهاده و در این میان جهان سوم بازنده اصلی است.^(۶)

یادآوری این نکته ضروری است که در «آزادی» تجارت بین‌المللی هم باید شك کرد زیرا قسمت عمده مبادلات خارجی بین خود کشورهای توسعه یافته صورت می‌گیرد و جهان سوم در این مبادله نقش اندکی دارد.^(۷) به زبان دیگر جهان سوم این آزادی را ندارد که به تجارت جهانی بپیوندد. علاوه بر پوشش‌های حمایتی و موانع گمرکی که سدی در مقابل توسعه صادرات جهان سوم ایجاد می‌کند، عوامل دیگری نیز در جدایی جهان سوم از دور مبادلات مؤثر می‌باشد که کیفیت پایین کالای صنعتی این کشورها، ضعف تبلیغات و غیره از آن جمله است.

در سال ۱۹۸۵ بر مشکلات تجارت جهانی افزوده شد و در این سودا، کشورهای جهان سوم زیان دیدگان معامله بودند بدین ترتیب که زیر فشار فزاینده واشنگتن، بسیاری از کشورهای جهان سوم، «سطح زندگی» خویش را قربانی سیاست «صادرات» کردند. لیکن با وجود این سیاست، درآمد صادراتی آنها به سرعت کاهش یافت به طوری که در نیمه اول سال ۱۹۸۵، میزان درآمد آنها به حدی کمتر از سال ۱۹۸۰ رسید و این در حالی بود که سال ۱۹۸۵ از جنبه بازرگانی بین‌المللی نسبت به سالهای دیگر، سالی خوب به حساب می‌آمد.^(۸) جدول زیر نشان می‌دهد که در اوایل دهه ۱۹۸۰ به غیر از نیجریه، اوگاندا، آفریقای مرکزی، گینه و سومالی، بقیه کشورهای جهان سوم در تجارت خارجی خویش با کاهش تراز پرداخت مواجه بوده‌اند. گذشته از آنکه به طور عموم واردات این کشورها بیش از صادرات آنهاست، در کل، رقم ناچیزی از درآمد ناخالص ملی آنها ناشی از بازرگانی خارجی است. بدین ترتیب درجه ادغام و مشارکت آنها در اقتصاد بین‌المللی بسیار اندک است و این خود حکایت از اقتصادی عقب مانده و درمانده دارد.^(۹)

این مسئله بیشتر از این حقیقت دردناک ناشی می‌شود که پاره‌ای از کشورهای جهان سوم که در واقع جزو مستمندترین و در عین حال پرجمعیت‌ترین ممالک و یا دارای بالاترین میزان رشد جمعیت هستند، نه منابع انرژی صادراتی دارند و نه مواد اولیه!

در چنین وضعی، سخن گفتن از دولت آن هم دولتی مستقل و نیرومند به خصوص در صحنه بین‌المللی، دشوار می‌نماید. اینجاست که «گو نارمیردال» به درستی به تناقضی اشاره می‌کند که در وضع دولت‌ها پدید آمده است:

این دولت‌ها از یکسو برای منظم کردن حیات اقتصادی خویش می‌کوشند اما از سوی دیگر با این واقعیت روبه رویند که بخش گسترده‌ای از تولید و امور بازرگانی از حوزه کنترلشان خارج است و حتی از آن اطلاع هم ندارند. تردیدی نیست که وابستگی مالی و اقتصادی فزاینده‌ای در عرصه بین‌المللی شکل گرفته است. دولت‌ها نه تنها نتوانسته‌اند شرکت‌های چند ملیتی را از راه همکاری تحت کنترل خود درآورند بلکه در هماهنگ کردن فعالیت اتحادیه‌های کارگری نیز فرومانده‌اند.^(۱۰)

اما برای آنکه سیستم مبادلات جهانی اصلاح شود، کشورهای جهان سوم باید چه تدبیری بیندیشند؟ آیا باید هر چه بیشتر در آن ادغام شوند و خود را در این دریای سهمناک غرق سازند و یا اینکه به کلی از آن بگسلند و همچون برکه‌ای، جدا از اقیانوس سیاست بمانند؟ «سمیرا امین» این گونه پاسخ می‌دهد که برای هیچ کشوری امکان گسستن از سیستم تجاری جهانی وجود ندارد بنابراین باید سیستم موجود اصلاح شود تا بتوان در آن نقشی بیشتر برای جهان سوم در نظر گرفت، نقشی که بتواند به عدالت نزدیکتر شود.

نامبرده در آخرین مصاحبه‌ای که با وی به عمل آمده چنین اظهار نظر می‌کند: برای بیشتر کشورهای جهان سوم و احتمالاً کشورهای عرب و تقریباً تمام کشورهای آفریقایی متأسفانه امکان انطباق با سیستمی که در حال پدیدار شدن است وجود ندارد مگر در پائین‌ترین حد آن! در نتیجه آنها با یک فرصت و با یک آزمون تاریخی روبه رو هستند.

آیا اینها می‌توانند از این سیستم تجاری فاصله بگیرند و اولویت را به شیوه‌ای از توسعه بدهند که من آن را «دارای گستره مردمی» می‌نامم و منظورم ایجاد یک زیر ساخت ملی و مردمی است.^(۱۱)؟

پاسخ وی تا حدی مثبت است. به عبارت روشن‌تر «امین» راه حل قضیه را «سیاسی» می‌داند زیرا بستگی به تصمیم مردم دارد که به صورت مشارکت در داخیل و سپس به صورت اتحاد و یکپارچگی دولت‌های جهان سوم با یکدیگر ظاهر می‌شود، همان گونه که «برانت» راه اصلاحی را در وجود یک سیستم

سیاسی می‌داند که براساس «اتحاد جهانی و تعاون دولت‌ها» شکل می‌گیرد.^(۱۲)

در هر حال مادام که سیستم تجارت فعلی در جهان حاکم است به دشواری می‌توان از دولت «مستقل و مقتدر» در جهان سوم سخن به میان آورد مگر در حوزه داخلی و در درون مرزهای ملی. به همین سبب است که گفته می‌شود «اقتدار سیاسی» با «استقلال» که مفهومی گمراه کننده است لزوماً یکی نیست.^(۱۳)

یکی از صاحب‌نظران بر این عقیده است که نمی‌توان ادعای دولت‌های «پیرامونی» را در مورد مستقل بودن آنها به سادگی پذیرفت زیرا اصولاً بر بسیاری از اموری که در خارج از مرزهایشان جریان دارد و ممکن است عمیقاً بر سرنوشت آنها تأثیر بگذارد کنترلی ندارند.^(۱۴)

«هل باران» یکی از مشهورترین نظریه پردازان «وابستگی» می‌گوید توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم معلول رابطه این کشورها با کشورهای توسعه یافته است. اعتقاد وی این است که مازاد تولید داخلی، یعنی «تفاوت بین بازده جامعه و مصرف آن» به جای آنکه در «داخل» کشور تحت سلطه به کار گرفته شود، توسط قدرت استثمارگر تصاحب می‌شود. به باور او اگر مازاد اقتصادی به شکلی «عقلانی» در جهت رفع نیازهای داخلی بکار گرفته می‌شد، جامعه می‌توانست امکان بیشتری برای توسعه اقتصادی داشته باشد. امپریالیسم، دولت تحت سلطه را از این امکان، محروم می‌کند. در اثبات این نظریه، وی هند را مثال می‌آورد:

«تردیدی نیست که اگر مقدار مازاد اقتصادی که بریتانیا از هند خارج کرد، در خود هند سرمایه‌گذاری می‌شد، توسعه اقتصادی آن کشور امروز شباهت بسیار کمی با گذشته سیاهش می‌داشت.»^(۱۵) البته هل باران در بررسی‌های خود یکسره بر علل و عوامل خارجی تکیه نمی‌کند بلکه به عوامل درونی و داخلی کشورها نیز توجه دارد. او در بررسی علل توسعه نیافتگی هندوستان، علاوه بر استعمار به نقش طبقات مرفه و تحصیل کرده نیز اشاره می‌کند، به نظر او یکی از علل عقب ماندگی هند وجود طبقات ثروتمندی است که از دوران پیش از استعمار باقی مانده و یا در زمان استعمار بوجود آمده‌اند. این طبقات، علاقه، امکان و اجازه آن را نداشتند که به شکل بورژوازی مستقل درآیند و شیوه‌های نوین تولید سرمایه‌داری را در کشور خود توسعه دهند. همین‌ها بودند که همراه حقوق بگیران و اعضای بوروکراسی داخلی، بخشی از ساختاری را تشکیل دادند که استمرار بخش و تضمین کننده رابطه استثمار به سود متروپل بود.^(۱۶)

«گوندل فرانک» که شاید نامدارترین اندیشمند نظریه وابستگی است، در آغاز مشی و منشی غربی داشت اما پس از آنکه از نزدیک با آمریکای لاتین آشنا شد تغییر عقیده داد و عاشقانه به نظریه وابستگی دل بست.

فشرده عقاید وی این است که توسعه و عدم توسعه دوروی يك سکه اند و هر دو از يك آیشخور آب می‌نوشند. به زبان دیگر، کاخ توسعه یافتگی ممالک پیشرفته بر روی ویرانه‌های کشورهای عقب مانده بنا شده است:

«عقیده عمومی بر این است که عقب ماندگی کنونی يك کشور را می‌توان منحصراً محصول و یا انعکاس ساخت و یا ویژگی‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن کشور به شمار آورد، در حالی که بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که عقب ماندگی کنونی تا حدود زیادی محصول رابطه اقتصادی میان کشورهای عقب مانده (حاشیه‌ای) و کشورهای توسعه یافته (متروپل) می‌باشد...»

به عنوان نمونه عقب ماندگی کنونی آمریکای لاتین، نتیجه مشارکت آن‌ها در فرایند توسعه سرمایه‌داری جهانی در طی قرن‌ها بوده است.^(۱۷)

«سمیرا امین» نیز یکی دیگر از طرفداران این نظریه محسوب می‌شود. او جنبه‌های منفی سرمایه‌سالاری متروپل را مورد تأکید قرار می‌دهد و یادآور می‌شود که انحصارات که یکی از مظاهر کشورهای پیشرفته می‌باشد، مانع رشد سرمایه‌داری بومی است. خلاصه بحث او این است که پورش سرمایه و تجارت خارجی به کشورهای حاشیه‌ای، موجب پس رفتاری شده و از جمله موجب گردیده که حرفه‌ها و صنایع سبک سنتی نابود گردد، بدون آنکه تولید صنعتی بومی جایگزین آن شود. سرمایه‌گذاری‌های بعدی سرمایه‌گذاران خارجی نیز این تغییرات واپس‌گرایانه را اصلاح نکرد زیرا صنایع تأسیس جدید نیز در خدمت استراتژی «پرون‌گرایانه» (رشد صادرات) بوده است.

به علاوه تقسیم بین‌المللی کار نیز به گونه‌ای بوده که کشورهای عقب مانده در صنایع سبک مشغول شوند و از کاروان توسعه عقب مانند و از دست یابی به تکنولوژی پیشرفته نیز محروم شوند.^(۱۸)

«گونار میردال» صاحب نظر مشهور و از متخصصین مسائل جهان سوم نیز بر ظالمانه بودن مبادله جهانی انگشت می‌نهد. به نظر او کشورهای توسعه یافته

کنونی از طریق غارت مواد خام به قیمت ارزان و فروش کالاهای صنعتی خود به بهای گزاف، این کشورها را استثمار کردند و بهمین منظور آنها را تحت سلطه استعماری خود قرار دادند. خلاصه این که نظام تجارت جهانی عامل اصلی عقب ماندگی است.^(۱۹)

دسته دوم کسانی هستند که در بررسی ساخت و ماهیت وضع و قدرت دولت به عوامل داخلی بیشتر اهمیت می دهند، اینان بحث را از پیدائی استعمار آغاز می کنند به گمان اینان اگر بپذیریم که سیطره خارجی موجب تیره روزی جهان سوم بوده است باز این سؤال مطرح می شود که چه عواملی باعث توفیق سیطره خارجی شده است؟

در اینجا است که دیگر نمی توان از عوامل درونی و ساختار داخلی جامعه و دولت سخن نگفت. این گروه یادآور می شوند که اگرچه فتوحات استعماری در تقسیم جامعه نقش اساسی داشته است لیکن باید توجه داشت که فتوحاتی را که اروپائیان انجام دادند پیش از آنکه ناشی از نیروهای مادی آنان باشد معلول ضعف های داخلی جوامع تحت استعمار بوده است. در اکثر موارد جوامع و دولت هائی که مورد هجوم قرار می گرفتند با وجود اهمیت و قدرت ظاهری، توانائی دفاع از خود را نداشتند و نخستین دلیل آن عدم یکپارچگی و هماهنگی داخلی بود. در این جوامع، دولت اغلب نقش فرمانده عالی اقتصادی را انجام می داد (با طبیعت استبدادی) و مالک زمین های زراعی بود. مالکیت خصوصی زمین که در آن زمان وسیله اساسی تولید بود عملاً وجود نداشت. میان دو جامعه روستایی (تولید کننده) و شهری (مصرف کننده) رابطه بسیار محدودی برقرار بود که فقط به امر تسلیم مالیات و باج و خراج ازرده به شهر محدود می شد. فرد روستایی که از محیط سیاسی کاملاً به دور بود، نقل و انتقالات قدرت برایش چندان مهم نبود زیرا زندگی او را در گون نمی کرد. لیکن در اروپا روابط شهر و ده حتی در دوران فنودالیسم نزدیک تر از شرق بود. این خصیصه به اروپائیان انسجام و به استعمار شدگان، تفرقه و پراکندگی و در نتیجه ضعف می بخشید.

علاوه بر ساختارهای متفاوت، بایستی از یک عامل دیگر نیز که به تشدید ضعف دولت های مستعمره کمک می کرد، نام برد و آن وجود گروهی از اشراف و نخبگان بومی بود که با استعمارگران همکاری می کرد. تا این اواخر در اکثر کشورهای استعمارزده اروپائیان برای برقراری و حفظ قدرت خود، از گروه های بومی استفاده می کردند.

در الجزیره، پیروزی استعمار بر «عبدالقادری» میسر نشد مگر پس از همکاری چند تن از رؤسای محلی با ارتش فرانسه. آن ها قبایل تحت نظارت خود را از پیوستن به امیر عبدالقادری بازداشتند و حتی برخی از این متنفذین تا آنجا پیش رفتند که به نفع دولت استعمارگر، گروه های داخلی را سرکوب کردند. ولی اینکه چرا گروهی از بومیان خود را به استعمار می فروختند، یک دلیل اصلی داشت، و آن مسئله ارضی بود:

«در اکثر کشورهای آفریقا، آسیا و آمریکا، مالکیت خصوصی زمین سخت نادر بود و حتی در سیستم اقطاع و تیول داری، تیول دار مالک زمین نمی شد، بلکه تنها این حق را پیدا می کرد که مالیات و خراج آن را دریافت نماید و گرنه مالکیت زمین در دست دولت و سلطان باقی می ماند»^(۲۰)

بنابراین آنچه که استقلال دولت ها را در خارج از مرزهای ملی خدشه دار می سازد، تنها عوامل خارجی و بیرونی نیست بلکه عوامل داخلی نیز در این قضیه سهم است. نقص پندار نظریه پردازان تئوری وابستگی نیز در همین است که آنها نقش ساختارهای داخلی را در تبیین حال و روز کشورهای جهان سوم نادیده می گرفتند که البته خود نیز بعداً به آن اعتراف کردند.^(۲۱)

همین طور نظریه پردازانی که سعی در تبریته «عوامل خارجی» دارند و گناه همه چیز را به گردن «عوامل داخلی» می اندازد و در تحلیل های خود از «دولت»، تنها محیط داخلی را در نظر می گیرند، سخت در اشتباهند. شکی نیست که عوامل داخلی در پاره ای موارد نقشی قاطع در شکل بخشیدن سیاست و تعیین ماهیت دولت داشته است لیکن باید توجه نمود که اولاً تاثیر این عوامل در مکانها و زمانهای مختلف، متفاوت بوده است، ثانیاً در هیچ دوره ای این عوامل به تنهایی عمل نکرده اند. اشتباه کسانی که با توجه به شرایط و آب و هوایی شرق، اعلام داشتند که مشرق زمین همیشه در مرحله «فنودالیسم» باقی خواهد ماند، در همین جاست.^(۲۲)

اما کسی نیز منکر این حقیقت نمی تواند بشود که آب و هوا و محیط نقشی قاطع بر «دولت» و سیاست باقی نهاده است.

اولین متفکری که به روشنی از رابطه محیط داخلی و دولت سخن به میان آورده منتسکیو می باشد. او وجود دشت های پهناور و کم آب را، یکی از علل پیدایی و دوام حکومت های مستبد در مشرق می داند.^(۲۳)

البته قبلاً یادآوری شد که «بدن» نیز به این امر اشاره کرده و حتی «روسو»

نیز از این رابطه سخن به میان آورده بود.

پس از آنها مارکس و انگلس «شیوه تولید آسیایی» را مطرح کردند و نظر دادند که کم آبی، علت پیدایی حکومت های متمرکز و خودکامه در مشرق زمین بوده است زیرا حل معضل آب، دخالت مستقیم دولت را می طلبیده است و این امر موجب پیدایی حکومت های قوی با سازمان و تشکیلات متمرکز شده است.^(۲۴)

شخصیت مشهور دیگری که در تحلیل های سیاسی خویش به سراغ نهاد های داخلی می رود «ماگس وبر» است.^(۲۵) او چندین عامل را مورد توجه قرار می دهد: ۱- مذهب ۲- مبلغین مذهب (مردم) ۳- ساخت سلطه سیاسی. این عوامل همگی جزء عوامل درونی و داخلی جامعه محسوب می شوند.^(۲۶)

یکی از نظریه پردازانی که در تحلیل های خویش یکسره بر عوامل داخلی تکیه می کند و اساساً هدفش تبریته استعمار و دفاع از نقش امپریالیسم آمریکا در ویتنام است، «والت ویتمن رستو» است.^(۲۷) وی در سیر تکامل جوامع پنج مرحله را بر می شمارد: جامعه سنتی - جامعه در شرایط مقدماتی خیز، جامعه در حال خیز، جامعه در راه بلوغ و جامعه مصرف انبوه.

وی معتقد است که گذار از هر یک از این مراحل تنها در سایه سرمایه گذاری میسر می شود و چون کشورهای در حال رشد کنونی فاقد سرمایه لازم بوده و هستند به ناچار باید روبرو به سوی سرمایه های خارجی آورند و دست نیاز به درگاه سرمایه داری دراز کنند و تازه اگر خود دولت های جهان سوم چنین نخواستند و نکردند، وظیفه وجدانی دولت های سرمایه داری است که به کمک آنها بشتابند و با واریز کردن سرمایه و تکنیک و تخصص، آنها را از عقب ماندگی برهانند! به نظر او چون استعمار تاکنون چنین نقشی داشته یعنی برای کشورهای مستعمره، پول، تکنیک و علم و فن و فرهنگ به ارمغان آورده و آنها را وارد مسیر تحول و تغییر و ترقی نموده است پس باید استعمار و استثمار را ستایش کرد.^(۲۸) خلاصه اینکه علل بنیادی عقب ماندگی و وابستگی را باید در داخل مرزها جستجو کرد زیرا عوامل داخلی بوده اند که زمینه توفیق عوامل خارجی را فراهم ساخته و اجازه داده اند که چنین نقشی را ایفا کنند. بدون پشتیبانی اقلیت ممتاز بومی، سلطه استعمار نمی توانست درجایی استقرار یابد.

به نظر این عده بررسی عقب ماندگی تنها به مثابه یک پدیده القا شده و ثمره استعمار، نه فقط از نظر علمی غلط است، بلکه از نظر سیاسی هم به شدت خطرناک است. در همه کشورهای کم رشد مدام سخنرانی های رسمی ایراد می شود و طی آن استعمار علت همه دردها معرفی می گردد. مزتجع ترین احزاب، ظاهراً کمتر از دیگران خواهان استقلال نیستند و در اعلام نظرات ضد استعماری حرارت کمتری از دیگران نشان نمی دهند زیرا بدین وسیله می خواهند در میان مردم محبوبیت کسب کنند.

برای خیلی از حکومت ها، حمله به استعمار نوعی ردها گم کردن است. آنها افزایش فقر، بیکاری و گرسنگی را به استعمار نسبت می دهند زیرا ارجح است که مردم علیه «مداخلات خارجی» تظاهرات کنند تا اینکه خواستار تغییرات داخلی شوند! نسبت دادن همه دشواری های کم رشدی به بیگانگان و استعمارگران، استتار نقش اساسی است که دولت و اقلیت ممتاز بومی پس از اعلام استقلال داشته است.

سرانجام گروه سومی هستند که در تحلیل های خود هم بر عوامل خارجی و هم بر عوامل داخلی تکیه می کنند. معتقدین به این طرز تفکر می گویند: «در نظر ما، وابستگی و امپریالیسم دو روی یک سکه نیستند».^(۲۹) بلکه مناسبات میان نیروهای داخلی و خارجی مجموعه پیچیده ای را تشکیل می دهد که روابط ساختاری اجزای آن را نمی توان تنها به صورت فرمولی ساده در قالب «بهره کشی» و «سرکوب خارجی» خلاصه کرد زیرا این روابط ریشه در همگرایی و همخوانی منافع میان طبقات حاکم یک کشور و طبقات بین المللی (خارجی) دارد که گروه ها و طبقات تحت سلطه محلی می توانند با آن به مخالفت برخیزند. سیستم سلطه، با اعمال گروه های محلی و طبقات اجتماعی که منافع خارجی را تقویت می کنند «داخلی» می گردد و سیستم به عنوان نیروی داخلی ظهور می کند. تقویت منافع خارجی در داخل نه به خاطر احترام به خارجی است بلکه دقیقاً به خاطر این است که منافع و ارزشهایی که این گروه ها از آن خود می دانند، با منافع خارجی انطباق دارد...^(۳۰)

ادامه دارد

□ منابع و مآخذ

- ۱- بحران اقتصادی و اجتماعی جهان - فیدل کاسترو - ترجمه غلامرضا نصیرزاده - انتشارات امیرکبیر - ۱۳۶۴.
- ۲- ماهیت دولت در جهان سوم - تیلمان اورس - ترجمه بهروز توانمند - انتشارات آگاه - ۱۳۶۲.
- ۳- فاصله عقب ماندگی - جی. بی. کول - ترجمه بهمن ذوالفقار پور و محمود ریاضی - انتشارات امیرکبیر - ۱۳۶۵.